



دینانی: ما با موجود روبرو هستیم نه وجود

غلامحسین ابراهیمی دینانی در برنامه این هفته جام معرفت گفت: با وجود نمی شود روبرو شد اما با هستنده یا با موجود می شود روبرو شد. فقط با عالم حضور می شود به هستی و وجود رفت. وجود با حضور درک می شود.

غلامحسین ابراهیمی دینانی در برنامه این هفته جام معرفت گفت: با وجود نمی شود روبرو شد اما با هستنده یا با موجود می شود روبرو شد. فقط با عالم حضور می شود به هستی و وجود رفت. وجود با حضور درک می شود.

به گزارش خبرنگار مهر، دکتر دینانی در برنامه این هفته جام معرفت درباره هستی شناسی در کلمات مکنونه مرحوم فیض صحبت کرده است که خلاصه ای از برنامه معرفت جمعه 23 آبان در پی می آید:

اگر به این مسئله که وجود با موجود فرق دارد توجه می شد این همه اشکالات به وجود نمی آمد. درواقع وجود به غفلت سپرده شده است. ما موجود بین هستیم و نه وجود بین. حالا فیض کاشانی، کلمه هستی بیان کرده، هستی یعنی وجود. وجود کلمه ای عربی است و هستی ترجمه فارسی آن است. اگر بخواهیم وجود را به فارسی ترجمه کنیم می گویم هستی، موجود هم عربی است از وجود گرفته شده است اگر بخواهیم فارسی اش کنیم، هستنده می شود.

- یک وجود و موجود داریم یک هستی و هستنده، آیا بین وجود و موجود فرق نیست؟ بین هستی و هستنده فرق نیست؟ فرق است. ما و همه مردم دنیا وقتی نگاه به عالم می کنیم وجود را می بینیم یا موجود را؟ آنکه چشم ما می بیند آنچه هست، موجود است. آنکه را می بینیم همان موجود یا هستنده است. میز و صندلی و دیوار و دریا و صحرا و زمین و کهکشان را می بینیم اینها موجودند. هر آنچه که شما با آن مواجه می شوید موجود است؛ وجود نیست. حالا با وجود مواجه می شویم یا نه؟ اصلاً با وجود می شود روبرو شد؟ با موجود شما روبرو هستید نه با وجود. با اتاق، با تهران، با کره زمین با اینکه در آن هستید با کهکشان روبرو هستید. شما می گوئید من دارم کهکشان را رصد می کنم در رصد خانه نشسته اید و نجوم و سماوات را رصد می کنید. همه چیز را می بینید یعنی آن چیزی که شما می بینید زیر دید شما قرار دارد. تحت نگاه شماست. یعنی شما با آن روبرو هستید.

بنابراین با موجودات شما روبرو هستید. حالا می شود با اصل وجود، اصل روح و هستی روبرو شد؟ نه! چرا نمی شود. برای اینکه غیر وجود چه چیزی است که با وجود روبرو شود. شما خودت که می خواهید با موجود روبرو شوید وجود دارید یا نه؟ با وجودت می خواهی روبرو شوی؟ اگر با وجودت روبرو شوی، وجود وجود است؛ چیزی غیر از وجود است که بیاید با وجود روبرو شوید؟ نه خیر! چیزی غیر از هستی است که بیاید با هستی روبرو شود؟ نه! پس با وجود نمی شود روبرو شد اما با هستنده یا با موجود می شود روبرو شد.

با وجود نمی توان روبرو شد اما با موجود می شود. ما با آنچه روبرو هستیم موجود است. با وجود روبرو نیستیم. پس چطور وجود را درک می کنیم؟ به علم حصولی نمی توانیم. چون روبرو شدن علم حصولی است؛ وقتی شما روبرو می شوید با این میز و صندلی این میز یا صندلی صورتی دارد. صورتی از این میز یا صندلی در ذهن شماست. چون با آن روبرو هستید. وقتی که کرات آسمانی را در رصدخانه رصد می کنید؛ این یعنی روبرو شدن اما با وجود که نمی توانیم روبرو شویم. چگونه می توانیم از آن شکل بگیریم؟ چگونه در ذهن ما می آید؟ اصلاً ذهن ما کیست که وجود را در خودش بیاورد؟ خود ذهن ما مگر وابسته به وجود نیست. چگونه وجود را در درون خودش می آورد.

چیزی که پرتویی از وجود دارد چطور وجود را در خودش می آورد؟ پس فقط با عالم حضور می شود به هستی و وجود رفت. وجود با حضور درک می شود. حالا صحبت درباره این عالم حضور را در زمانی دیگر واگذار می کنم. آنچه ما می دانیم حصول است. یعنی تصویر یا مفهومی از آن داریم. مفهوم هم هنوز حضور نیست؛ نه مفهوم حضور است و نه تصویر، و نه این معانی ای که در ذهن ماست. حضور شکل ندارد اما آنچه که ما می دانیم، یا مفهوم یا تصویر یا خیال یا معقول یا محسوس است. حالا فیض کاشانی اینجا انگشت گذاشته بین وجود و موجود و بین هستی و هستنده و بعد می فرماید تمام هستنده ها از هستی هستند و تمام موجودات به هستی و وجود موجودند. اگر وجود نبود موجود هم نبود. اشتباه دنیای امروز که گاهی دنیای دیروز هم این اشتباه را می کرد همین است؛ موجودات از وجود می آیند یا وجود را ما از موجودات انتزاع می کنیم. موجودات از وجود می آیند تمام!

اگر این مسئله را انسان می فهمید مسائل حل می شد. ولی فکر می کنم ما اول موجودات را می بینیم بعد حالا یک مفهومی انتزاع می کنیم. انتزاع کار را چقدر خراب می کند؟ چگونه انتزاع می کنیم؟ موجودات از وجود می آیند اگر وجود نبود هیچ چیز موجود نبود. اگر هستی نبود هستنده هم نبود.

شک نیست که هر چه غیر هستی است در هست شدن و هست بودن محتاج است به هستی و هستی به خود هست نه هستی دیگر. و هر چه محتاج است نه حق است. پس حق، عین هستی باشد که به خود «هست» است. و همه چیزها به او هستند. چون نور که به نفس خود روشن است نه به روشنائی دگر. و روشنائی همه چیزها به اوست. پس همه چیزها به حق محتاج اند و حق از همه چیز غنی. (والله الغنی و أنتم الفقراء) و از اینجا ظاهر می شود سرّ معیت حق با اشیاء که هیچ چیز بی هستی نمی تواند بود و از اینجا نیز ظاهر می شود که هستی واجب الوجود است و قائم به ذات خود و متعین به ذات خود.